

یافت ... ماری استوارت نه آن زن بد عمل جا دو گر فنا انگیز بود که دشمنانش میگفتند و نه آن شهیده مظلومه پاك و مطهر بود که طرفدارانش دعوی میکردند

بلکه مشار الیها زنی بود دارای مطامع و آمال بی پایان و مقهور احساسات و عواطف ، ماری استوارت معاصر شکسپیر و اندکی بعد از عصر مکیاویلی بود هوش و ذکاوت او فوق العاده ، فکرش ثاقب و صائب ، عمقش زیاد ، سعی و اقدامش بسیار ، و با همه این هاز هر پیشامدی بزودی متأثر گردیده و بهر عاطفه ای متزلزل و منقلب میشد و بهمین جهت نتوانست مسلك ثابت و پیتغییری در زندگانی خود اتخاذ کرده عزمی راسخ و اراده ای قوی از خویشتن نشان دهد و با همه این مراتب تاریخ روزگار در ذیل اسم او چنین می نویسد : ماری استوارت در رام عقیده و مذهب خود متحمل مشقت ها و محنت ها شده جان خود را فدا کرد و بعد از چندین سال حبس و اسارت بجرم این که چشم از عقیده و از حقوق خود نهوشید ، به غدر و خیانت و ظلم و شقاوت مفتول گردید

انتهی

(رساله تکوین)

(بقیه از سابق)

(فروغ دوم در چگونگی تشکیل جمعیت های بشری)

(پس از حال وحشت)

در این حال که آدمی بیشتر از همه چیزها ضعف بدن خود را حس میکرد و خویشتن را در درجه بسیار پست ملاحظه مینمود از هر حیوانی حتی مار و عقرب و زنبور بلکه بشه و مگس که او را میگزیدند میترسید و از گرما و سرما بواسطه آن که برهنه و بی پناه

بود بهر طرف میگر بخت و چاره حال خود نمیدانست و دوست و دشمن خود را نمیشناخت حتی از جنس خود هم وحشت و نفرت می داشت و میترسید و ترتیب اکل و شرب خود قادر نبود و برهنه می زیست و در کریوهای کوه مسکن گرفته از هر چیز حتی از ابناء نوع خود نیز کتاره میکرد و خود را از هر حیوانی محتاج تر و عاجز تر میدید و دفع مضار و جلب مصالح نمیتوانست و ترتیب زندگانی خویش را هم نمیدانست

اول سببی از اسباب تجمع و حضارت که میان بعضی افراد انسان را تالیف نموده احتیاجات طبیعی ذکور و اناث بود باز دواج که این حال موافق قانون خلقت میان هر جزوی موجود است بعد از آن در خصوصیات معیشت و جلب منافع و دفع مضار این قدر احس نمود که بمعاونت یکدیگر بر اقتدارات او میافزاید و از ضعف و مسکنتش تا یک درجه میکاهد چه دونه در هنگام اتفاق هر یک دو قوت پیدا میکنند علاوه بر این میل افراد انسان بحضارت و جمعیت را از میل تقرب هر جانوری بجنس خود میتوان فهمید چون میل هر جنسی به جنس خویش طبیعی است بیشتر گفتیم که خوف و هراس مردم را نفرت و گریز مجبور میسازد ولی باز علاوه یک خوف متقابل آنها را ناگریز از جمعیت و حضارت میدارد انسان هر از حس کردن ضعف و ناتوانی خود اول چیزی که میبیند احتیاجات متنوعه خویش است بنا بر این بموجب قانون فطرت ب جستجوی معاش و تدارک ضروریات معیشت خود بر میخیزد و چون بشخص خود تنها هر کاری را کردن نتواند ناچار میشود که بجنس خود الفت حاصل نماید و از این جا معلوم میشود که نخستین قاعده طبیعت برای انسان اگر چه وحشت و نفرت است اما ضروریات معیشت و اقتضائات ثانوی او را مجبور و ناگزیر میدارد از صلاح و آسایش عمومی که نتیجه میدهد تمدن و جمعیتهای بشری را. انسان در حال نخستین

که برای او تصور میکردیم مساوات خود را با دیگران به دشواری می فهمید. پس در اینصورت فکر تجاوز و تعدی بدیگری نداشته و فکر غلبه و تهاجم نتیجه افکار ثانوی میباشد که نمیتوان گفت در آغاز کار انسان در این خیال بوده لاجرم مقیده اغلب حکما فاعده اولای فطرت صالح و آسایش عمومی است پس چیزیکه (حس) نام حکیم اعتقاد داشته و حس تجاوز و مهاجمه را از همه چیز بیشتر در حالت نخستین با انسان نسبت داده فرضی خطا است

یکی دیگر از اسباب تجمع مردم نیز این است که میل دو جنس مختلف از روی انسانیت بر لطافت عالم تمدن و حضارت میافزاید و احتیاج طبیعی که این جنس ب معاونت و ازدواج با یکدیگر دارند يك قانون ثلثی است که با فکاو تمدن خدمت میکند و راه تجمع و فوایدشرا نشان میدهد از اینها که بگذریم افراد انسان يك رابطه دیگری با هم دارند که در سایر حیوانات موجود نیست و آن رابطه عبارت است از آن حسی که انبای بشر را ب جستجوی فهمیدن بر می انگیزاند و بواسطه آن تدریجا بکسب بعضی معلومات موفق میشوند لاجرم این قانون چهارمین است که بالطبع اقتضا میکند زندگانی نوع بشر را در میان جمعیت از روی تعاون و توازن بیکدیگر

فروغ سوم در بیان خط حرکت انسان در سلوک نخستین

بنی آدم وقتی که اینمعنی را حس نمود که معاش او بر وجه فاضل بدون تعاون و توازن انبای جنس او ممکن نیست پس جمعیتهای بشری تشکیل نمودن گرفت. اول جمعیتی که از افراد بشر تشکیل یافت همان جمعیت زناشوئی بود بعد ذریت از ایشان بوجود آمده جمعیت خاندانی پیدا شد رفته رفته اعصاب و انساب را حفظ نموده جمعیت عشایر و اقوام و طوایف تشکیل کردید تا اینکه با اتحاد ملیت وحدت دیوانتی و جمعیت تمدن کشید

حفظ انساب در میان عشایر بملاحظه همان اتحاد قومیت بود تا بتوانند ثبات و عصابه خود را حفظ نمایند بخلاف شهرها که بواسطه انتظامات حکومتی اهلی محتاج باین چیزها نمیشوند لهذا عشیرت تشکیل نمیکند طریق اجتماع افراد انسان بدین منتهج شد که بعضی در بیسه ها خانه های خود را که در میان درختان میان تهی بود نزدیک بیکدیگر قرار دادند و پاره که در شکاف مغاره ها و کریوه های کوه منزل میداشتند چون دیدند اماکن طبیعی بحال آنها کفایت نمیکند بنا کدردند برای خود از اماکن مصنوعی ترتیب دادن بعضی بیوت اخشایی ساختند پاره از سنک و فلخانه بنا کردند و بعضی دیگر از پوست حیوانات و خیمه ها و آلدچپها پرداختند این سه جمعیت که خیمه نشینان و روستائیان و شهریان باشند از این سه حال نشات نمودند و قتیکه آتش میخواستند دو چوپ را سخت بهم مالیده یا دو سنک مخصوص را بهم زده تا از میان آنها آتش تولید مینمود چون وصول آتش برای ایشان باشکال و صعوبت تمام میشد از اینجهت آتش خود را همیشه محفوظ میداشتند و اگر بجائی هم نقل میکردند آتش همراه ایشان بود و نیای اشکده که آتش انرا هرگز خاموش نمیکردند از این جا شروع و پیدایش نمود *رتال جامع علوم انسانی*

بیشتر سبب بدویت و خیمه نشینی بشر این بود که اماکن ایشان کفایت از برای معونت تمام ایام سال نمیکرد خواه از جهت آب آذوقه و خواه از جهت مرتع و عاوه مخصوص از برای کسانی که برعی اغنام و خیول اشتغال مینمودند و سبب دیگر از برای دوام حال بادیه نشینی بعد از استقرار امر تمدن مسئله حدود بود چه قبایلی که در سر حدود مملکت واقع بودند برای آنکه مطلق العنان باشند تا در وقت ضرورت از مکانی بمکان دیگر نقل آن توانند بدات و خیمه نشینی را برای خود اختیار نموده ثبوت در یک مرکز را منافی آرزوی خود می شمردند و همچنین بعضی اقوام هندیه که آنها را ایچیت خوانند پس از آنکه امر تمدن در میان ایشان

بالا گرفت بسیاری کمال حریت و ازادی خود قرار را بر خیمه نشینی و درددلی دادند این بود که باطراف عالم پراکنده و سرسری شده و در هر جئی هر یک از آنان را باسمى مذکور میدارند ترکان را (قره چی) و رومیان را (جنکته) و انگلیسیان را (جیب سیس) و ایرانیان را (لولی) و غربال بند نامند و مات قبط و جبت نیز اینان بوده اند حالت ترستی مقدمه تمدن است و منافع آن عالم بشریت بسیار ولی چیزی که هست پاره مضرات از تمدن تولید میکند که سبب فساد اخلاق و بر طرف شدن حب وطن و ناموس و غیرت ملیت و ضرر بصحت و مولد عفونت و موجب تفریق کلمه و اختلاف میگردد لهذا اگر پاره جلوگیرها از برای مضرات تمدن نشود بکلی آن جمعیت متمدنه از هم متفرق و متلاشی خواهند شد

خلاصه قبل از پیدا شدن آتش و بیرون آوردن آهن از معدن سلاح و آلات اعمال مردان منحصر بسنک بود و هر چیزی را باسنک قطع میکردند و سنکها را با یکدیگر سائیده تا دم آنها تیز و برنده میشد و دیگر طرف آنها را سفته پس از آنها چیزی بشکل تبر و تیشه تعبیه میکردند و غالباً آن سنکها از جنس سنک چقماق مینمودند و از اینجهت آن عصر را دوره حجری میگویند و قبل از پیدایش آهن و سایر معادن طلا و نقره پیدا شدند زیرا که زر و سیم عالم خالص از معدن بیرون میآیند و محتاج باحراق و تصفیه نیستند بخلاف آهن و مس و همینکه آهن بتوسط آتش از سنک بیرون آمد اغلب ضروریات و حاجات بشر مدفوع گشت و در احتیاجات بسیار تسهیلات روی داد و در هر جا و هر صنعت فایده استعمال آهن عمومی شد و منافع آن هنوز نسبت بعالم بشریت جریانی روز افزون دارد و صاحب هیچ حرفت و صنعتی نیست که جزو اعظم احتیاجات او آهن نباشد و پس از آهن فایده مس عمومی تر از سایر فلزات می باشد قوله

تعالی ر و انزلنا الحديد قبه باس شدید و منافع للناس -
 (فروغ چهارم در بیان چگونگی تدبیر معاش انسان در
 هیات جمعیت)

انسان در ابتدای کار که از بی دفع مضار و جلب مصالح و
 حفظ منافع خویش بر آمد همه کاری را توسط خود جاری میکرد و
 مباشر هر علمی شخص خود او بود زراعت خود او میکرد رام خود
 او میرفت بار خود او میبرد بر ووی آب خود او شنا میکرد خود او
 میرشت خود او میبافت خود او میدوخت اسلحه او غالباً دست و بازو
 و دندان او و سنک و چوب بود و بلجمه در همه اعمال خودش بود
 و آلات و ادوات بسیار کم بکار میبرد

مثلاً زمین را با سر چوب میخراشانید و تخم میکاشت و همچنین
 از پوست درختان و پشم حیوانات گرفتند بادوک میتابید و از پوست
 حیوانات و برگ درختان بپروس گرفته با سرچوب آنها را سوراخ
 کرده برسمانی که تائیده بود پیوند میساخت . بافتن را از عنکبوت
 آموخت - بنارا از مرغان . و شکار کردن و خوردن گوشت را از
 مرغان شکاری و سبب باد گرفت . و شناوری و ارتباط و مرغابی و زراعت
 را از کلاغ . و همچنین دفن کردن را و براین قیاس سایر چیزها
 را که از بعضی را از حیوانات و طیور تعلیم گرفت و برخی را من حیث
 لایحتساب کشف نمود و تمدن و تنظیم را از نحل بیاموخت تا رفته رفته
 که بی بالات و ادوات برده و برای خود از حیوانات و چرخ ها
 معاون پیدا کرده پاره حیوانات را گرفته بکار داشت و از اسب و الاغ
 و ستور برای خود مرکب ساخت کشتار و بار کشیدن را بدوش
 کاو و کردن شتر انداخت . سک و گربه را پاسبانی گماشت . برای
 گذشتن از آب زورق و کشتی تربیت نمود . از کاو و گوسفند و
 شتر شیر دوشیده روغن و پنیر بیرون آورد . از پوست و موی حیوانات

جامه ها برای خود تیار کردواز باره طیور و حیوانات کوچک چون
ماکیان بنای استفاده گذارد. از مغاره های کوه و جوف درختان بیرون
آمده برای خود مسکن و منزل ساختن گرفت. از پوست و موی
حیوانات و چوب های نازک در بیا بان الوار و خیمه برپا کرده و از
میوه های خشک و دانه ها و سبزی ها برای خود ذخیره تهیه نمود
بجهت مدافعه از دشمن و حفظ جان خود از سنک و چوب تبر و از
پوست حیوانات و چوب سپری ساخت

بتوسط آتش زنه یعنی سنک چقماق و آهن آتش از سنک بیرون
آورده معاون امور زندگانی خویش قرار داد و غذا هارا با آتش طبخ
نمود و بالجمله آتش را فروغ ایزدی خوانده معاون امور زندگی
خود، قرار داد و شبها از هیزم چراغ بسوخت و جهت غدای خود
از دریا و خشکی حیوانات را نخجیر نموده کباب بخورد و مردم
ضعیف تر و نادان تر از خود را اسیر کرده و استخدام کرد و همه این احوال
در کتاب کریم بصراحت یاد شده چنانکه میفرماید (والله جعل لكم مما خلق
ظلالا وجعل لكم من الجبال اکنانا وجعل لكم سراويل تقيكم الحر وسراويل
تقيكم باسكم كذلك يتم نعمته عليكم لعلكم تسلمون و الانعام و خلقها لكم فيها
دنيا و منافع و منها تاكلون و لكم فيها جمال حين تريحون و حين
تسرخون و تحمل اثقالكم الى بلد لم تكونوا باليه بشق الانفس و الله
جعل لكم من بيوتكم سكنا و جعل لكم من جلود الانعام بيوتا تسخفونها
يوم طعنكم و يوم اقامتكم و من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثنا و
و متاعا الى حين و ان لكم في الانعام لعمرة لتسقيكم مما في بطونهم من
بين فرث و دم لبنا خالصا سائما للشاربين و هو الذي سخر البحر لنا كالأر
منه لجمنا ظربا و جعلنا السراج وهاجا

فروع پنجم در پیدایش علوم و فنون و صناعات

بر حسب احتیاجات و ضرورات در معیشت انسان

بعد از آنکه جمعیت های بزرگ و کوچک از بنی آدم تشکیل یافت و هر يك حرفه و پیشه جستند و برای جسم سعادت انسانی اعضای مخصوص بهم رسید. پاره علوم و صناعات نیز بر حسب احتیاجات و ضروریات معیشت در میان بنی نوع انسان اختراع شد مانند نجاری و کشتی سازی و آهن گری و مسگری و فخاری و بنائی و زراعت و حصادت و تربیت اشجار و قطع و نحت اخشاب و شبانی و افقاع حیوانات و حفاری و صخاری و اسلحه سازی و خیاطت و نساجی و صباغت و حیاکت و غزل و دباغت و فنونی چند مانند هندسه و جر اتقال و طب و تشریح و بیطره و جراحی و نجوم و جغرافیا و معدن شناسی و شعر و موسیقی و دریا پیمائی و ادبیات و مساحت و اسطرلاب و مناظره و مرابا و کحالی و معرفت آثار علویه و صناعات نفیسه مانند کتابت و نقاشی و منبت کاری و مینا کاری و صناعت کشتی گیری و حرب و غیرها. زیرا در اكمال اسباب معیشت و مبادلات و لوازم زندگی خود محتاج شد بقطع طرق و اسفار و طی براری و بحار و انشای جسور و قناطر و اعمال حدید و معادن و بنای عمارت و معالجت امراض و اوجاع و دفع بلاها و مصائب و مساحت مسافت و اراضی و تشخیص فصول و ازمنه و تقدیر طباع و اراضی و تحصیل علم تعدیل و موازنه و شناختن حوادث جوبه و خواص اقلیم و تأثیرات اهویه و امزجه و معرفت حیوانات و نباتات و دانستن جهات و مناطق فلکی و آفاق مایه و استوائی

و بالجماعه جمعیت های بشری در استحصال و استکمال امور زندگی خود ناگزیر شدند از فهم جزئیات متکثره و رفع احتیاجات متنوعه در مور مختلفه متشتمه چند که حد و پایان ندارد و هر چه بر فضایل تمدن

و ترتیبات حضارت می افزاید نطق این احتیاجات بیشتر وسعت مییابد و چون آن جزئیات را در تحت قواعدی کلیه و قوانینی عمومیه خواهند منضبط کنند اساس فنون و تاسیس شؤونات علمیه و صناعات کلیه به میان می آید.

خلاصه کاران انسان ضعیف زیون بجائی رسید که برق را مسخر خود ساخت و قوای ناریه را تسخیر نمود و از حرکات فلکیه استفاده کردن گرفت و ابر و باد را که اول عبادت میکرد مطیع خرد فرمود و زمین را با شمعد فر طی کرد و تاثیر صاعقه را باطل نمود و دریاها را با کشتی بخار و الکتریسته منطلق ساخت و بالون را بهوا انداخت سفینه های غواصه که تحت اجبار را با سرعتی فوق التصور طی میکنند تهیه نمود. بطوریکه تمام حیوانات بر و بحر از دست او بامان آمدند از ایجاد فابریکهای بخاری و الکتریکی صنایع عجیبه و اختراعات غریبه ترقیب نمود سپس از کشفیات ارضی گذشته دست تطاول در آسمانها دراز و باخارق عادات سرسیارات و مجاورات باز نمود. با دوربین های دور بین و میکروسکوپهای ذره نما عوامل ذر و علوی را مشهود داشته سنگها را بلور و آینه نمود و بنیه را قماش و چوبها را کاغذ و کاه. را وسایط و آلات هر کار قرار داد. ماهتاب مصنوعی و انوار لابنتاهی بمیان آورد. از استخوان سفر جستند با آتش یخ ساختند و از زرنیخ الکتریسته برداختند و هکدا... و عنقریب گار انسان بجائی خواهد رسید که در کرات فلکی تصرفات کند و از نور الکتریسته شموس و سیارات تعبیه نماید و کرات را از صدمت انشاق و تلاشی نگاهدارد و با سکنه آنها راه مرآمده و دوستی مفتوح سازد و حیات جاوید خود را بدست آورد و اجسام کثیفه را بارواح لطیفه تبدیل دهد و ابدان عنصری را چنان تطلیف که حالت هور قلیائی بهم رسانیده از فنا و دثور محفوظ و مصون مانند و تمام

عالم را مملو از نور کند و حقیقت مدینه فاضله افلاطون و جنت موجود را ظاهر سازد و بلجمه عرصه دنیا را تماما بصقع دیگر مبدل نماید انگاه بنی آدم بر تخت سعادت خود نشسته و خدایش مکرم دارد - پس از این فصل خالی از مناقبت نیست که بدگر پیدایش باره از صناعات و فنون پردازیم

بقیه دارد

لطیفه غیبی

بقیه از سابق

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چست باران طریقت بعدار این تدبیر ما
ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون
رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما
مخفی نماند که میخانه باصطلاح اهل عرفان
غلبان عشق است که مستلزم محو و بیخودی است
و شهید عبارت از حالست که بسبب تجلی
محبوب بر سالک راه عشق حقیقی عارض محب میشود
بمثابه که از قید تعلق هستی که سد راه سالک و حجاب
مطلوبست میرهاند چنانچه از خبر آمده
ان لله تعالی شرابا لا ولیائه اذا شربو اسکرو
او اذا سکر و اطربوا و اذا طربوا طلبوا
و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا اطربوا
و اذا اطربوا و اذا اطربوا و اذا اطربوا
خلصوا و اذا و صلووا اتصلوا و اذا اتصلوا
لا فرق بینهم

و بین حبیبهم

پس مرادانیکه پیر ما که عبارت از راهنمای راه خدا است و منتهی بباب مدینه علم و خلیفه بلافصل سید کائنات امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه که نزد این طایفه پیر پیرانست میشود دوش از مسجد که کنایه از مقام صحو و هشیاری و انانیت و تعقل و مانع از مشاهدت مطلوب حقیقی است بمیخانه آمد که مقام محو است یعنی رفع حجاب خودی و خود پرستی نمود چه سالکرا در طریق معرفت هیچ حجاب